

حدود و چگونگی اداره فارس

در فاصله سال‌های
(۱۶۳۳ - ۱۵۰۱ م. / ۱۰۴۲ - ۹۰۷ ه.ق.)

حسن علی شکری کاظم آبادی
دبیر تاریخ، استان فارس

حدود فارس در دوره صفوی

حدود فارس، خواه قبل از روی کار آمدن صفویان و خواه پس از آن هیچ گاه ثابت و بدون تغییر نبوده است. به این معنی که در برخی ادوار، فارس چنان توسعه می‌یافت که قسمتی از خوزستان، کرمان و یزد را نیز دربرمی‌گرفت و در برخی از دوره‌ها نیز وسعت آن تنها محدود به شیراز و نواحی اطراف بود.

وسعت فارس قبل از روی کار آمدن صفویان بسیار بیشتر از سال‌های اولیه حکومت آنان بود. چنان‌که «حمدالله مستوفی» درباره حدود و وسعت فارس در قرن هشتم، می‌گوید: حدود آن تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره^۱ و بحر فارس پیوسته است. طولش از قمشه^۲ تا قیس^۳ ۱۵۰ فرسنگ و عرض آن از یزد تا «خوز»^۴ ۳۲۰ فرسنگ است و مساحتش ۱۸۰۰۰ فرسنگ می‌باشد.^۵ به گفته مؤلف نزهة القلوب، تمامی جزایر خلیج فارس که بزرگ‌ترین آنها از نظر تعداد جمعیت و آبادی، جزایر کیش و بحرین بودند جزء فارس محسوب می‌شدند.^۶

به نظر می‌رسد در قرن نهم نیز وسعت و حدود فارس با آنچه در نزهة القلوب آمده تفاوت چندانی نداشته است. اما در ابتدای دوره صفوی و تا قبل از روی کار آمدن شاه عباس اول، فارس وسعت چندانی نداشت و از لفظ «فارس» حوزه شیراز به معنی وسیع آن مورد نظر بود.^۷

در این سال‌ها، لار همچنان به صورت خودگردان اداره می‌شد و خاندانی که خود را از «نژاد گرکین بن میلاد» می‌دانستند در آن جا به صورت موروثی حکومت می‌کردند.^۸ مناطق ساحلی خلیج فارس نیز از زمان تهماسب اول از فارس منجزا و به حکومت «کهگیلویه» تبدیل شد.^۹

اشاره:

در این مقاله ابتدا حدود فارس در فاصله سال‌های (۱۶۳۳ - ۱۵۰۱ م. / ۱۰۴۲ - ۹۰۷ ه.ق.) مشخص شده، سپس چگونگی اداره آن با توجه به بحث اراضی ممالیک و خاصه مورد بررسی قرار گرفته است.

که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود. یکی از این مناطق، «دورق»^{۲۰} بود. این منطقه در زمان شاه تهماسب اول در تصرف امرای قزلباش کهگیلویه بود اما در سال (۱۰۰۰ هـ. ق. / ۱۵۹۱ م.) «سیدمبارک» که در حویزه قدرت گرفته بود آن را به قلمرو خود افزود و تا سال (۱۰۲۹ هـ. ق. / ۱۶۱۹ م.) در اختیار این خاندان بود. اما در این سال امام قلی خان حکمران فارس به آن جالشکر کشید و دورق را به قلمرو خویش ملحق ساخت.^{۲۱}

از سخنان «داوودخان» برادر امام قلی خان خطاب به «تهمورث» - شاهزاده گرجی - آن‌گاه که قصد دارد او را بر علیه شاه صفی به شورش دعوت کند، چنین استنباط می‌شود که «حویزه» و برخی دیگر از مناطق خوزستان جزء قلمرو امام قلی خان حکمران فارس بوده است. داوودخان درباره وسعت قلمرو برادرش می‌گوید: «برادرم تمامت مملکت فارس و بحرین و لار و هرمز و خوزستان و عربستان و حویزه را تحت تصرف دارد...»^{۲۲}.

«عراق عجم» همسایه شمالی فارس بود و «قمشه» (شهرضای امروزی) مرز این دو محسوب می‌شد.^{۲۳} اما برخی منابع دوره صفوی «گلپایگان» و «تویسرکان» را نیز جزء فارس می‌دانند.^{۲۴} «فضلی اصفهانی» مؤلف «افضل التواریخ» در ذکر قلمرو

امام قلی خان، علاوه بر «گلپایگان» و «تویسرکان»، «محلات» را نیز از سرزمین‌های تحت حکمرانی امام قلی خان بر شمرده است.^{۲۵}

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که وسعت فارس در دوره شاه عباس اول، بویژه سال‌های حکمرانی امام قلی خان بر فارس، بسیار افزایش یافت و مناطقی چون کهگیلویه، دورق، حویزه گلپایگان، تویسرکان و محلات به آن ملحق شدند.

برخی از تحولات سیاسی نظیر سرنگونی حکومت خودگردان لار، فتح بحرین، تصرف بندر گمبرون و جزایر قشم و هرمز و الحاق آنهابه

«کهگیلویه» در دوره تهماسب اول، والی داشت و اداره آن در دست ایل افشار بود،^{۲۶} اما در دوره شاه محمد صفوی به سطح یک حاکم نشین یا مرکزیت «دهدشت» تنزل یافت.^{۲۷} در سال‌های حکومت «شاه محمد» اگرچه «کهگیلویه» یک حاکم نشین مستقل از فارس است اما در ماجرای «فتنه قلندر»^{۲۸} از آن‌جا که حاکم آن - اسکندر خان - موفق به دفع «قلندر» نشد، «امت بیگ ذوالقدر» بیگلربیگی وقت فارس، از سوی «شاه محمد» به دفع و سرکوب «قلندر» مأمور شد.^{۲۹}

در ده سال اول حکومت شاه عباس اول، کهگیلویه همچنان مستقل از فارس و به صورت «حاکم نشین» اداره می‌شد اما به دنبال طغیان جمعی از افشارهای آن دیار در (۱۰۰۵ هـ. ق.) و مقابله آن‌ها با «امیر خان افشار» حاکم کهگیلویه، شاه عباس «کهگیلویه» را به قلمرو الله وردی خان حکمران فارس ملحق کرد.^{۳۰}

از این تاریخ تا پایان سلطنت شاه عباس اول و نیز در چند سال اول سلطنت شاه صفی، کهگیلویه جزئی از فارس بود.^{۳۱} اما به دنبال قتل امام قلی خان در (۱۰۴۲ هـ. ق.) و تجزیه قلمرو او، کهگیلویه نیز از فارس جدا شد و به «بیگلربیگی» ارتقاء یافت.^{۳۲} مناطق غربی یزد در فاصله (۱۰۴۲ - ۹۱۰ هـ. ق.) جزئی از فارس

بود. در (۹۱۰ هـ. ق.) «غازیان ذوالقدر فارس»، «ابرقو» را که در تصرف «رئیس عینی» نامی بود گرفتند و به قلمرو خویش افزودند.^{۳۳} از آن پس «ابرقو» و نواحی اطراف آن جزء فارس محسوب می‌شد و حاکم آن دست‌نشانده ذوالقدرهای شیراز بود.^{۳۴}

در زمان حکمرانی «یعقوب خان ذوالقدر» بر فارس، «نذر خان ذوالقدر» که برادرزاده او بود از سوی وی به حکومت ابرقو منصوب شد.^{۳۵}

در دوره حکمرانی الله وردی خان و پسرش امام قلی خان نیز، نواحی غربی استان یزد امروزی و از آن جمله «ابرقو» همچنان جزئی از فارس محسوب می‌شد.

برخی از مناطق خوزستان امروزی در دوره شاه عباس اول، جزئی از فارس محسوب می‌شدند



فارس، از جمله عوامل افزایش وسعت فارس عهد شاه عباس در مقایسه با ادوار قبل از آن بود.

در (۱۰۱۰ هـ. ق. / ۱۶۰۲ م.) حکومت خودگردان لار به دست الله وردی خان حکمران فارس از میان رفت^{۲۶} و از این تاریخ تا (۱۰۴۲ هـ. ق. / ۱۶۳۳ م.) لار جزئی از فارس بود اما در این سال به دنبال قتل امام قلی خان و تجزیه قلمرو او، حکومت لار به «کلب علی بیگ ایشیک آقاسی» واگذار شد.^{۲۷}

جزیره بحرین نیز که جزئی از قلمرو ملوک هرمز^{۲۸} بود در (۱۰۱۰ هـ. ق. / ۱۶۰۲ م.) به تصرف نیروهای الله وردی خان درآمد و ضمیمه فارس شد.^{۲۹}

در دوره حکمرانی امام قلی خان وسعت فارس باز هم افزایش یافت. او تا (۱۰۳۱ هـ. ق. / ۱۶۲۲ م.) قشم و هرمز و دژگمبرون را از پرتغالی‌ها گرفت و قلمرو خویش به سمت غرب راتا حدود بصره گسترش داد به طوری که سراسر خاک فارس، کهگیلویه، لارستان و بنادر جنوب از جاسک تا شط العرب و تمام جزایر خلیج فارس در حوزه حکمرانی او قرار گرفت.^{۳۰}

چگونگی اداره فارس در دوره شاه عباس اول

در دوره صفوی امرا به دو دسته تقسیم می‌شدند:

الف - امرای دولتیخانه

ب - امرای غیر دولتیخانه (امرای سرحد)

امرای سرحد خود مشتمل بر چهار گروه بود:

۱- والی‌ها:

از میان امرای سرحد، والی بالاترین مقام را داشت و در سراسر کشور شمار آنان از چهارتن تجاوز نمی‌کرد و همگی از خاندان‌های قدیم و دارای حکومت موروثی بودند. آنها در عین تابعیت از دولت صفوی، در بعضی امور اختیارات قابل توجهی داشتند. عایدات مالیاتی آنها در بودجه کشور محاسبه نمی‌شد. آنها سالانه پیشکش‌ها و هدایایی برای شاه می‌فرستادند و در صورت لزوم تعدادی «سپاهی» به پایتخت گسیل می‌داشتند. خوزستان، لرستان، گرجستان و کردستان در دوره صفوی والی نشین بودند.^{۳۱}

«کمفر^{۳۲} تفاوت زیادی بین «الیان» و «بیگلربیگان» قایل نشده است و درباره آنها می‌گوید:

«از بین بیگلربیگی‌ها، چند تنی از حیث اعتبار از دیگران برتر هستند که به آنها «والی» می‌گویند: مثل: والیان گرجستان، خوزستان، لرستان و داغستان.^{۳۳}»

۲- بیگلربیگی‌ها:

«بیگلربیگی‌ها» از نظر رتبه، در مرتبه‌ای پایین‌تر از والیان قرار داشتند. آنها حکامی بودند که برخلاف «والی‌ها» از مرکز تعیین

می‌شدند. اما در موارد بخصوص این سمت موروثی بود.^{۳۴} چنان‌که در قرن دهم هجری این مقام به طور موروثی به سران ایلات قزلباش تعلق داشت. «قزلباغ» و «استرآباد» متعلق به سران دو شاخه ایل قاجار بود و فارس و کرمان به ترتیب به ایل ذوالقدر و ایل افشار تعلق داشت.^{۳۵}

برخی از منابع تفاوتی بین «بیگلربیگی» و «خان» قایل نمی‌شوند چنان‌که شاردن در این باره می‌گوید:

«خان‌ها به دو دسته بزرگ و کوچک تقسیم می‌شوند. خان‌های بزرگ لقب «بیگلربیگ» یعنی «خان‌خانان» دارند زیرا یک صف بالاتر از دیگر خان‌ها قرار دارند. و خان‌های دیگر را به چشم زیردستان نگاه می‌کنند و میان خودشان آنها را غلام بیگ یعنی «خان غلامان» می‌نامند.^{۳۶}»

با توجه به منابع که لقب خان را برای «بیگلربیگی‌ها» و نیز سایر بزرگان به کار می‌برند،^{۳۷} می‌توان گفت که «خان» بعنوان یک رتبه و مقام حکومتی در ساختار امرا، پایین‌تر از بیگلربیگی قرار داشت اما بعنوان یک لقب برای امرای عالی رتبه که به منصب بیگلربیگی ایالات می‌رسیدند بیشتر نشانگر سلسله مراتب ارتقاء تدریجی آنها بود.

قلمرو «بیگلربیگی‌ها» بسیار وسیع بود و خان‌ها (حکام) و سلطان‌های (حکام درجه دوم) زیادی تحت نظر آنها خدمت می‌کردند،^{۳۸} چنان‌که ۱۲ «سلطان» زیر نظر امام قلی خان بیگلربیگی فارس قرار داشت.^{۳۹}

بیگلربیگی‌ها، فرمانده قوای نظامی قلمرو حکمرانی خود بودند و در هنگام جنگ نیز مسؤولیت خان‌های زیر دست خود و سپاهیان آنها را بر عهده می‌گرفتند. به همین دلیل به آنان «امیرالامرا» نیز خطاب می‌شد.^{۴۰}

«توماس هربرت» اغلب «امام قلی خان» بیگلربیگی فارس را «امیرالامرا» می‌خواند. نامبرده «امام قلی خان» را یکی از سه امیرالامرای می‌داند که زیر فرمان شاه عباس، کشور را اداره می‌کنند.^{۴۱} به گفته او «امام قلی خان» بخشی از درآمد سالانه اش را صرف نگهداری ۵۰۰۰۰ سوارگوش به فرمان می‌کرد^{۴۲} تا در هنگام احتیاج به کمک شاه بشتابد.

۳- خان‌ها:

خان‌ها در سلسله مراتب امرای سرحد، در مرتبه سوم قرار داشتند و تابع بیگلربیگی منطقه خود بودند.^{۴۳} چنان‌که پیش از این گفته شد برخی منابع تفاوتی بین «خان» و «بیگلربیگی» قایل نمی‌شوند. شاردن، خان‌ها را به دو دسته بزرگ و کوچک تقسیم می‌کند و می‌گوید: «خان‌های بزرگ لقب «بیگلربیگ» دارند.^{۴۴}»

خصوصیاتی نیز که «دلواله» برای «خان‌ها» ذکر می‌کند بیشتر اختیارات یک بیگلربیگی را به ذهن متبادر می‌کند. به گفته او «خان» در ایران به معنای حاکم کل یک ایالت است و اختیارات زیادی

دارد و به هر روشی که بخواهد حکومت می کند و هیچ کس جز شاه را به عنوان ارشد خود نمی شناسد و در جنگ ها و امور مربوط به قلمرو حکمرانش تنها از او اطاعت می کند.^{۴۵}

با توجه به آنچه گفته شد باید بین مقام «خان» به عنوان یک رتبه در تقسیم بندی امرای سرحد و لقب عمومی «خان» که برای «بیگلربیگی ها» از روی مسامحه به کار می رفت، تمایز قایل شد. آنچه از این پس درباره اختیارات، امتیازات و قدرت فراوانش در سازمان اداری صفوی صحبت می شود، «خان» در معنای دوم آن می باشد.

خان ها در قلمرو حکمرانی خود، همانند یک پادشاه، مقتدر و صاحب اختیار بودند. آن ها می کوشیدند به پیروی از شاه، برای خود درباری شکوهمند ترتیب دهند. اغلب، ملازمان بسیاری داشتند و با تشریفات خاصی از عمارت حکومتی خویش خارج می شدند و در حوزه حکمرانی خود به سرکشی و بازدید می پرداختند.^{۴۶}

برخی از خان ها درآمد سالیانه فراوانی داشتند. درآمد سالیانه «امام قلی خان» حکمران فارس، ۴۰۰ هزار تومان تخمین زده می شد.^{۴۷}

خان، تعهدات و وظایفی در قبال شاه داشت. او می بایست مقدار معینی از سپاهیان شاه را در قلمرو خود نگهداری کند یا مزد سپاهیان را که خارج از قلمرو او نگهداری می شدند، پردازد.^{۴۸} به گفته «فیگوئروا» حکومت فارس به این شرط به امام قلی خان واگذار شده بود که در هنگام احتیاج، با ۱۰ هزار سرباز پیاده و سواره به یاری شاه برود و این شرطی بود که به همه حکام، به تناسب وسعت حوزه حکمرانشان، تحمیل می شد.^{۴۹}

«خان» همچنین وظیفه داشت مقداری از محصولات تولیدی قلمرو خود را به مطبخ شاهی تحویل دهد. در صورت وسعت حوزه حکمرانی، او می بایست خواروبار یک ماهه دربار شاه را تهیه کرده و به پایتخت ارسال کند.^{۵۰}

علاوه بر این، خان وظیفه داشت در پایان هر سال هدایایی ارزشمندی شامل: وجه نقد، اجناس هنری (فرش، پرده، ظروف و پارچه)، مواد خام (ابریشم، پنبه و پشم) و تعدادی غلام، حیوانات بارکش و سواری (شتر، استر و اسب) و پرندگان شکاری نظیر باز، به دربار پادشاه بفرستد.^{۵۱}

«امام قلی خان» حکمران فارس در نوروز ۱۰۳۴ ه.ق. / ۱۶۲۵ م. (هدایای قابل توجهی شامل «۵۰ تنگ طلا، ۷۲ تنگ نقره و مقداری نقره مسکوک به ارزش ۴۶۵ هزار فلورن»، که همه این پیشکش شاهانه را بر پشت ۳۵۰ شتر قزلباش بار کردند،^{۵۲} به دربار شاه عباس در اصفهان فرستاد.

به گفته «اوروج بیگ بیات»^{۵۳} مقام خان موروثی بود. اما این موضوع باعث نمی شد که بویژه در زمان پادشاهان مقتدزی مثل شاه عباس اوگ، از مقام خود برکنار شوند. تمامی خان ها و حکامی که

در سراسر کشور مناصبی داشتند هر لحظه امکان داشت که به حکم شاه از مقام خود معزول شوند.^{۵۴} در ادامه با ذکر مثال هایی این موضوع بی گیری خواهد شد ولی قبل از آن لازم است مطالبی درباره حکمرانان فارس در فاصله (۹۹۵ - ۹۰۹ ه.ق. / ۱۵۸۶ - ۱۵۰۳ م) بیان شود.

از ربیع الاول (۹۰۹ ه.ق. / ۱۵۰۳ م) که شاه اسماعیل اول، شیراز را تصرف کرد،^{۵۵} تا اواخر سال (۹۹۵ ه.ق. / ۱۵۸۶ م) که مهدی قلی خان ذوالقدر از طرف شاه عباس اول به حکمرانی شیراز منصوب شد، ۲۰ نفر به این مقام رسیده اند که به استثنای «منصور بیگ افشار» و «شاه محمد صفوی» که به ترتیب در (۹۱۱ ه.ق. / ۱۵۰۵ م) و (۹۸۵ ه.ق. / ۱۵۷۷ م) هر یک مدت کوتاهی این مقام را داشتند، بقیه حکمرانان فارس از ایل ذوالقدر هستند^{۵۶} که نشانگر این مسأله است که «فارس» تا آغاز سلطنت شاه عباس اوگ تیول ایل ذوالقدر بود.

شاه عباس اوگ با هدف محدود کردن قدرت امرای قزلباش و تقویت دولت مرکزی، سعی کرد حق حکمرانی موروثی رؤسای ایلات قزلباش بر نواحی مختلف کشور را از بین ببرد، اما حداقل در سال های نخست سلطنتش در این زمینه توفیق چندانی نداشت چرا که در این سال ها همچنان مناطق مختلف به عنوان «تیول» در اختیار رؤسای ایلات قزلباش قرار می گرفت، چنان که سه تن از امرای ذوالقدر - مهدی قلی خان ذوالقدر، یعقوب خان ذوالقدر و بنیاد خان ذوالقدر - در فاصله (۱۰۰۴ - ۹۹۶ ه.ق) به حکومت فارس منصوب شدند.^{۵۷}

چنان که گفته شد علی رغم موروثی بودن مقام «خان» و قدرت فراوان او در قلمرو حکمرانش، شاه هرگاه که اراده می کرد می توانست «خان» را از مقام خود برکنار کند. حتی شاه ضعیفی مثل «شاه محمد صفوی» نیز قادر به این کار بود. «اسکندر بیگ ترکمان» در مورد برکناری «علی خان ذوالقدر» حکمران فارس در دوره «شاه محمد» و علت آن می گوید:

«چون علی خان ذوالقدر، در این دو سال، لشکر فارس، به بهانه خروج قلندر که در کهگیلویه واقع شد به اروودی شاهی نفرستاده بود. او و چند نفر دیگر از امرای ذوالقدر فارس برکنار شدند»^{۵۸}.

شاه عباس اوگ نیز به دنبال طغیان «یعقوب خان ذوالقدر» حکمران فارس، در (۹۹۹ ه.ق. / ۱۵۹۰ م) به شیراز لشکر کشید و یعقوب خان را سرکوب و حکومت فارس را به «بنیاد خان ذوالقدر» اعطا کرد.^{۵۹}

۴- سلطان ها:

«سلطان ها» در سلسله مراتب امرای سرحد در مرتبه چهارم قرار می گرفتند. آنها در واقع، حکام جزءه ایالت بودند و اداره شهرها و مناطق مختلف آن ایالت را برعهده داشتند و از «خان» یا

«بیگلریگی» ایالت تبعیت می کردند.^{۶۰}

در یک ایالت، گاهی «سلطان های» (حکام جزء) متعددی وجود داشت چنان که گفته شده است، ۱۲ سلطان تحت فرمان امام قلی خان - حکمران فارس - انجام وظیفه می کردند.^{۶۱}

به گفته «تاورنیه»^{۶۲}، «سلطان» تابع خان بود اما انتخاب او از سوی شاه صورت می گرفت و تنها به فرمان او معزول می شد و در صورت بروز تقصیری از جانب «سلطان»، «خان» فقط می توانست به شاه گزارش داده و منتظر فرمان او بماند.^{۶۳} اما به گفته «دلواله»، تنها عده کمی از سلطان ها، مستقیماً زیر نظر شاه قرار داشتند.^{۶۴}

باتوجه به آنچه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که: نصب و عزل سلطان ها (حکام جزء) حق مسلم پادشاه صفوی بود. اما در برخی ادوار شاه این اختیار را به بعضی از بیگلریگی های مورد اعتماد خود تفویض می کرد. «اسکندر بیگ ترکمان» در یک مورد دقیقاً به این مسأله اشاره می کند. او در فهرستی که از امرای شاه عباس ارائه می دهد، در مورد امرای تحت امر «امام قلی خان» اظهار بی اطلاعی می کند و می گوید:

«امرای تابعین او که به حکومت اشتغال دارند چون، عزل و نصب ایشان منوط به رأی بیگلریگی مذکور است، اسامی ایشان معلوم مسؤد اوراق نبود»^{۶۵}.

در هر ایالت تعدادی صاحب منصب کشوری نیز وجود داشت که توسط شاه انتخاب می شدند و از او تبعیت می کردند. «شاردن»^{۶۶} از سه مأمور خاص با عناوین «معاون خان»، «وزیر» و «واقع نویس» نام می برد که منصوب شاه و تابع نظرات او بودند.^{۶۷} در ادامه، هر یک از این مناصب معرفی می شوند.

۱- معاون خان

«معاون خان» که ملقب به «کفیل» یا «جانشین» بود، پیوسته در مرکز ایالت حضور داشت و از نزدیک، اعمال و رفتار حکمران (خان) را زیر نظر می گرفت.^{۶۸}

در فارس عهد شاه عباس نیز چنین مقامی وجود داشت. چنان که «فیگوتروا» از شخصی به نام «علی بیگ» با عنوان قائم مقام (معاون) امام قلی خان نام می برد. به گفته او «علی بیگ» مستقلاً و طبق رأی و نظر خود حکومت می کرد و چون بسیار مکار و توطئه گر بود در تمام فارس و لار مورد بغض و نفرت مردم قرار داشت.^{۶۹}

«هربرت» نیز از فردی به نام «شیخ علی بیگ» بعنوان نایب امام قلی خان سخن می گوید^{۷۰} که به نظر می رسد همان «علی بیگ» فیگوتروا باشد.

با توجه به مطالب گفته شده می توان نتیجه گرفت که حکمران فارس در دوره شاه عباس اول، معاون و جانشینی داشت که از طرف شاه منصوب می شد و از او تبعیت می کرد و از قدرت قابل ملاحظه ای نیز برخوردار بود.

۲- وزیر

«وزیر» یا «پیشکار»، صاحب منصبی بود که از سوی شاه به منظور نظارت بر امور ایالت منصوب می شد. به گفته «سانسون»^{۷۱} وزیر بعنوان بازرس، به استثنای امور مربوط به دادگستری، کلیه امور ایالت را زیر نظر می گرفت. او مقرری سربازان پادگان ایالت را از روی املاک خالصه آن ایالت پرداخت می کرد و مواظب بود که «خان» و مأمورانش با زارعان بدرفتاری نکنند.^{۷۲}

از وزرای فارس در دوره شاه عباس اول می توان به «میرزا معین الدین محمد شیرازی»^{۷۳}، «آصف بهبهانی»^{۷۴}، «میرزا حسین بیگ جابری»^{۷۵} و «میرزا حسن بیگ جابری»^{۷۶} اشاره کرد.

به گفته مؤلف فارسنامه ناصری، وزیر فارس در این دوره از سوی «بیگلریگی» این ایالت منصوب می شد. او در ذکر وقایع سال (۱۰۱۸ ه.ق.) می گوید:

«در اواخر این سال، نواب الله وردی خان وزارت مملکت فارس را به قدوة ارباب دولت و رفعت، «میرزا معین الدین محمد» خلیف «میرزا غیاث الدین علی شیرازی» واگذار کرد»^{۷۷}.

اگر چه پیش از این گفته شد وزرای ایالات مستقیماً از سوی شاه عزل و نصب می شدند و مأمورین ویژه او بودند، اما با توجه به گفته مؤلف عالم آرای عباسی در مورد استقلال رأی بیگلریگی فارس در عزل و نصب امرا و حکام جزء^{۷۸}، احتمال دارد که «الله وردی خان» و «امام قلی خان» در انتصاب وزرای قلمرو حکمرانشان نیز استقلال رأی داشته اند.

۳- واقعه نویس

سومین مأموری که از طرف شاه در ایالات وجود داشت «واقع نویس» یا «منشی» بود. او وظیفه داشت حوادث و وقایع مهم حوزه مأموریش را به مرکز گزارش کند.^{۷۹}

این منصب از مشاغل مهم ساختار اداری عهد صفوی بود. تمامی وقایع نویسان کشور زیر نظر «وقایع نویس بزرگ» که در دربار حضور داشت و گاهی او را وزیر دست چپ نیز می گفتند، انجام وظیفه می کردند و گزارش های خود را برای او ارسال می داشتند.^{۸۰}

علاوه بر مناصب گفته شده، منابع از مناصب ایالتی دیگری نیز سخن می گویند. از جمله از منصبی به نام «شاه بندر» یا «رئیس بندر» سخن گفته شده است. به گفته کمپفر این منصب برای مدت محدودی که از یک سال تجاوز نمی کرد، به افراد مورد اعتماد اعطا می شد و پس از آن، شاه شخص دیگری را به این سمت منصوب می کرد. در قبال خدمت، شاه بندر حقوق مقطوع و معینی دریافت می کرد و هیچ سهمی در عواید حاصل از حقوق و عوارض گمرکی نداشت.^{۸۱}

منصب «شاه بندر» در فارس دوره شاه عباس اول وجود داشت، چنان که به گفته هربرت، «سرداد مورکاتن»^{۸۲} و همراهان، در هنگام

ورود به «گمبرون» (بندرعباس) طی تشریفات با شکوهی توسط شاه بندر مورد استقبال قرار گرفتند.^{۸۳}

فارسنامه ناصری از منصب ایالتی «کلانتر» سخن می گوید و برخی از کلانتران فارس را در دوره حکمرانی «الله وردی خان» نام می برد. به گفته او «کلانتر» توسط حکمران ایالت منصوب می شد. چنان که در (۱۰۱۸ هـ. ق. ۱۶۰۹ م.) «میرشاه حیدرثانی» از سوی الله وردی خان به این «سیمت» منصوب شد.^{۸۴}

اراضی ممالیک و اراضی خاصه:

در ساختار اداری دوره صفوی، تمام کشور به دو بخش یا دو دستگاه دولتی (ممالیک) و «خاصه» تقسیم می شد. اختلاف این دو در این بود که اراضی دولتی (ممالیک) توسط «حاکم» اداره می شد در حالی که سرزمین (اراضی) خاصه تحت اداره وزیر یا ناظر بود.^{۸۵}

در اراضی ممالیک، حاکم از قدرت زیادی برخوردار بود و همه عایدات ایالت را به مصرف خود و مأمورانش می رساند و تنها، مبلغ ناچیزی به صورت «پیشکش» برای شاه ارسال می کرد. در حالی که تمام عایدات اراضی خاصه برای شاه وصول می شد.^{۸۶}

در سیستم ممالیک، حاکم وظیفه داشت تعداد معینی سپاهان چریک نگهداری کند تا در مواقع ضروری با دستور شاه به مرکز اعزام شوند. «امام قلی خان» حکمران فارس ملزم بود در هنگام احتیاج با ۱۰ هزار سرباز پیاده و سواره به یاری شاه برود.^{۸۷}

در بودجه دربار، بزرگ ترین رقم درآمد، متعلق به املاک خاصه بود. این عواید، مخارج قصر شاه و همچنین حقوق صاحب منصبان، لشکریان و عمال حکومتی را تأمین می کرد.^{۸۸}

در ادوار شاهان اولیه صفوی، اغلب اراضی به صورت «ممالیک» اداره می شد. به این معنا که شاه صفوی حکومت ولایات مختلف را به شکل تیول به سران قزلباش واگذار می کرد. اما با توجه به آنچه گفته شد، پادشاهان بعدی صفوی که مشاهده کردند «اراضی خاصه» درآمد بیشتری در اختیارشان قرار می دهد، به سیاست تبدیل اراضی ممالیک و اراضی خاصه روی آوردند.

شاردن معتقد است که تفکیک اراضی به «خاصه» و «ممالیک» پیش از شاه صفی معمول نبود، و تنها از زمان او به توصیه «ساروتقی» - صدراعظم شاه صفی - به منظور افزایش عواید شاه، معمول شد.^{۸۹}

اگر چه شکی نیست که در زمان شاه صفی جریان تبدیل اراضی ممالیک به خاصه تسریع شد و گسترش یافت، اما پذیرفتنی نیست که شاه صفی را مبتکر این سیاست بدانیم. چرا که اراضی خاصه حتی قبل از سلطنت شاه عباس اوگ نیز وجود داشت و تنها در دوره او بود که به دنبال تلاش در جهت ایجاد ارتش دائمی، آن گاه که شاه عباس با مشکل پرداخت مواجب سپاهیان این ارتش روبرو شد، به فکر توسعه اراضی «خاصه» افتاد.^{۹۰}

سیاست تبدیل اراضی «ممالیک» به «خاصه» همچنین قدرت سران ایلات قزلباش را که در سیستم ممالیک، عهده دار اداره ایالات بودند، به نفع «غلامان شاهی» که اغلب بعنوان «پیشکار» و «وزیر» در سیستم خاصه به کار گرفته می شدند کاهش می داد. و این موضوع، جذابیت این سیاست را برای شاه عباس دوچندان کرد. زیرا او به دنبال راهکارهای مناسب برای محدود کردن قدرت قزلباش ها و تقویت دولت مرکزی بود.

با توجه به آنچه پیش از این درباره اداره فارس گفته شد، شکی نیست که فارس در ادوار اولیه حکومت صفوی و سال های سلطنت شاه عباس اوگ به صورت ممالیک اداره می شد و تنها از (۱۰۴۲ هـ. ق. / ۱۶۳۳ م.) به دنبال قتل امام قلی خان به دستور شاه صفی بود که فارس از ممالیک به خاصه تبدیل شد. چنان که در ذیل عالم آرای عباسی به این موضوع اشاره شده است:

«تا آغاز بهار (سال ۱۰۴۲ هـ. ق.) سلطنت دارالملک فارس در تحت تصرف امام قلی خان بود. اما چون سانحه قتل او روی نمود، دارالملک فارس و خطه لار به خاصه شریفه اختصاص یافت».

تبدیل اراضی ممالیک به خاصه علی رغم منافعی که در کوتاه مدت داشت، در دراز مدت صدمات جبران ناپذیری را به اقتصاد و توان نظامی حکومت صفوی تحمیل کرد. «شاردن» از قول برخی از ایرانیان عنوان می کند که این کار، علاوه بر این که کشور را به لحاظ نظامی تضعیف می کند از نظر اقتصادی نیز خساراتی بر کشور وارد می آورد، «زیرا پولی را که باید در سراسر کشور جریان داشته باشد به صندوق شاه می ریزد و این کار به آن می ماند که آن را دوباره در زمین دفن کنند».

علاوه بر این، در شیوه اداره اراضی به روش «ممالیک»، منافع شخصی حکام، منافی ارباب و تعدی بود اما در «سیستم خاصه» ناظر یا پیشکار شاه، تنها می کوشید تا با تحویل مبالغ بیشتری به مرکز شغل خود را حفظ کند و از آن جا که او هیچ منافعی در ایالت مورد نظر نداشت، اهمیتی نمی داد که فشار مالیاتی موجب تنزل سطح زندگی مردم آن ایالت شود.

تبدیل فارس به خاصه در زمان شاه صفی، خسارت جبران ناپذیری به اقتصاد آن وارد کرد و باعث تنزل جایگاه فارس در ساختار سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت صفوی شد، چنان که شاردن درباره تأثیرات منفی این اقدام بر جمعیت و توان اقتصادی فارس می گوید:

«هنگامی که پارس حکام داشت (به سیستم ممالیک اداره می شد) ارزش آن به اندازه یک مملکت بود و شیراز مرکز آن ایالت، بسیار زیبا و ثروتمند و مانند پایتخت یک کشور بود. اما از زمانی که حاکم به پیشکار تبدیل یافت، تاکنون از ساکنان آن ۸۰ هزار تن کاسته شده است».

مآخذ و توضیحات:

۱. نام ولایتی در جنوب فارس که شامل قسمت بزرگی از ولایت قدیم «داراب گرد» می شد و مرکز آن شهر «داراب» امروزی بود. شبانکاره همچنين نام یک سلسله محلی است که در فاصله (۷۵۶-۴۴۸ ه. ق. / ۱۳۵۵-۱۰۵۶ م.) بر قسمت هایی از جنوب فارس حکومت می کردند. ن. ک. شوارتس، پاول: جغرافیای تاریخی فارس، ترجمه کیکاوس جهاننداری، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، اول، ۱۳۷۲، ص ۱۲۹؛ اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مغول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ششم، ۱۳۶۵ ه. ش. صص ۳۹۹-۴۰۰.
۲. با شهرضای امروزی مطابق است.
۳. «قیس» یا «کیس» که با جزیره کیش امروزی مطابق است. ن. ک. شوارتس، پاول: همان، ص ۱۲۲.
۴. در برهان قاطع درباره «خوز» چنین آمده است: «نام ولایتی است به فارس که شکر خوب در آن جا شود و شوشتر اعظم یلاد آن ولایت است.» ر. ک. محمدحسین بن خلف تبریزی: برهان قاطع، ج ۲، به کوشش محمد معین، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ ش. ص ۷۹۱.
۵. حمدالله مستوفی: نزهة القلوب، به تصحیح گای لسترنج، دنیای کتاب، تهران، اول، ۱۳۶۲، ص ۱۱۳.
۶. همان، صص ۱۳۷-۱۳۶.
۷. رُهر بَرَن، کلاوس میسایل: نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۷ ه. ش. ص ۱۳.
۸. احمد غفاری قزوینی: تاریخ جهان آرا، کتابفروشی حافظ، تهران، اول، ۱۳۴۳ ه. ش.، ص ۱۸۹.
۹. رُهر بَرَن، کلاوس میسایل: همان، ص ۱۳.
۱۰. احمد غفاری قزوینی: همان، ص ۲۸۹.
۱۱. ترکمان، اسکندریبگ: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، امیرکبیر، تهران، دوم، ۱۳۵۰ ه. ش. ص ۲۷۲.
۱۲. «قلندر» که به شاه اسماعیل دوم شبیه بود پس از مرگ او، خود را «اسماعیل» خواند و جمعی از السوار

- راه دور خود جمع کرد و بر «دهشت» که حاکم نشین کهگیلویه بود تسلط یافت. ن. ک. همان، ج ۱، ص ۲۷۲.
۱۳. همان، ج ۱، صص ۲۷۴-۲۷۳.
۱۴. همان، ج ۱، ص ۵۲۵.
۱۵. همان، ج ۲، ص ۱۰۸۸؛ اسکندریبگ ترکمان و محمد یوسف مورخ: ذیل عالم آرای عباسی، به تصحیح سبیلی خوانساری، کتابفروشی اسلامییه، تهران، ۱۳۱۷ ه. ش. ص ۲۸۵.
۱۶. محمد معصوم بن خواجهگی اصفهانی: خلاصه السیر، انتشارات علمی، تهران، اول، ۱۳۶۸ ه. ش.، ص ۱۴۸.
۱۷. احمد غفاری قزوینی: همان، ص ۲۶۹.
۱۸. فسایی، حاج میرزاحسین: فارسنامه ناصری، ج ۱، به تصحیح منصور رستگار فسایی، امیرکبیر، تهران، اول، ۱۳۶۷، ص ۴۲۸.
۱۹. اسکندریبگ ترکمان: همان، ج ۱، ص ۴۲۵.
۲۰. دورق همان فلاحیه امروزی است که در قسمت سفلی رود جراحی قرار دارد. این منطقه تا سال ۱۰۴۲ ه. ق. همچنان جزء فارس بود اما در این سال به دنبال قتل امام قلی خان، از فارس مجزا و امارت آن به «مهدی خان بیک عرب» تفویض شد. ن. ک. مینورسکی، ولادمیر: سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجیب نیا، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انجمن کتاب، تهران، بهمن ماه ۱۳۳۴، ص ۲۰۷؛ محمد معصوم بن خواجهگی اصفهانی: همان، ص ۱۴۸.
۲۱. اسکندریبگ ترکمان: همان، ج ۲، صص ۹۵۲-۹۵۱.
۲۲. اسکندریبگ ترکمان و محمد یوسف مورخ: همان، ص ۱۱۴.
۲۳. همان، ص ۱۱۷.
۲۴. همان، ص ۲۸۵؛ سیدحسین بن مرتضی حسینی استرآبادی: تاریخ سلطانی (از شیخ صفی شاه صفی) به کوشش احسان اشراقی، انتشارات علمی، تهران، اول، ۱۳۶۴ ه. ش.، ص ۲۴۲.
۲۵. فضل اصفهانی: افضل التواریخ، به نقل از رُهر بَرَن، همان، ص ۱۴. ۲۶. اسکندریبگ ترکمان: همان، ج ۲، ص ۶۱۶. ۲۷. محمد معصوم بن خواجهگی اصفهانی: همان، ص ۱۴۸. ۲۸. سلسله محلی هرمز که در اواخر قرن هفتم هجری توسط «محمود قلهاقی» تأسیس شد. و در (۱۰۳۱ ه. ق. / ۱۶۲۲ م.) با تصرف جزیره هرمز توسط امام قلی خان حکمران فارس و اسارت «محمود شاه بن فرخ شاه» آخرین امیر هرمز، سرنگون شد. ن. ک. احمد غفاری قزوینی: همان، ص ۱۹۱؛ اسکندریبگ ترکمان: همان، ج ۲، ص ۹۸۱. ۲۹. همان، ج ۲، ص ۶۱۵. ۳۰. فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چهارم، ۱۳۴۷ ه. ش. ص ۹۸. ۳۱. مینورسکی، ولادمیر: همان، صص ۷۶-۷۷. ۳۲. «انگلیت کمپنر» (۱۷۱۶-۱۶۵۱ م.) سیاح و محقق آلمانی است که در (۱۶۸۳ م. / ۱۰۹۴ ه. ق.) به ایران آمد و تا (۱۶۸۸ م. / ۱۰۹۹-۱۰ ه. ق.) در ایران ماند. او در این مدت فتاوی و ترکی را فراگرفت. سفرنامه کمپنر که حاصل مشاهدات و تحقیقات اوست، دارای اطلاعات دقیق و ارزشمندی راجع به تشکیلات حکومتی، مناصب، مقامات عالی و نیروهای نظامی حکومت صفوی است. ن. ک. کمپنر، انگلیت: سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، خوارزمی، تهران، دوم، ۱۳۶۰، مقدمه والتر هیتس، صص ۱۲-۳. ۳۳. همان، ص ۱۶۱. ۳۴. مینورسکی، ولادمیر: همان، ص ۷۸. ۳۵. ن. و. پیگولوسکیا و دیگران: تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چهارم، ۱۳۵۴ ه. ش.، ص ۵۵. ۳۶. شاردن، ژان سفرنامه، ترجمه محمد عباسی، ج ۸، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰ ه. ش. ص ۱۷۶. ۳۷. کمپنر: همان، ص ۱۵۸؛ ناورنیه، ژان باتیست: سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، به تصحیح حمید شیرانی، کتابفروشی تایید، اصفهان، دوم،

- علاوه بر این طبع شعری نیز داشت چنان که «نصرآبادی» اشعاری از او نقل می‌کند. ن. ک. ، نصرآبادی، میرزا محمد طاهر: پیشین، ص ۴۸۲.
۷۵. نامزده برادر «میرزا محمد سلمان جابری انصاری» وزیر «شاه محمد صفوی» بود. او در (۱۰۲۳ هـ. ق.) از سوی امام قلی خان به وزارت فارس منصوب شد. ن. ک. حسینی فسائی: همان، ج ۱، ص ۴۶۲.
۷۶. پسر میرزا نظام الملک ثانی جابری که در (۱۰۳۰ هـ. ق.) به وزارت فارس منصوب شد. ن. ک. حسینی فسائی: همان، ج ۱، ص ۴۶۶.
۷۷. همان، ج ۱، ص ۴۵۷.
۷۸. اسکندریبگ ترکمان: همان، ج ۲، ص ۱۰۸۸.
۷۹. شاردن: پیشین، ج ۸، ص ۱۷۸.
۸۰. همان، ج ۸، ص ۲۳۹.
۸۱. کمپفر: پیشین، صص ۱۰۶-۱۰۵.
۸۲. اولین سفیر انگلیس در دربار شاه عباس اول، او در (۱۶۲۸ م. / ۱۰۳۷ هـ. ق.) به بندرعباس رسید و پس از مدتی موفق شد در (۲۵ مه ۱۶۲۸ م. / ۱۰۳۷ هـ. ق.) در اشرف مازندران با شاه عباس ملاقات کند. ن. ک. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، تهران، چهارم، ۱۳۶۹ هـ. ش. ، ص ۹۴.
۸۳. Thomas Herbert: OP.cit., P. ۴۲.
۸۴. حسینی فسائی: همان، ج ۱، ص ۴۵۷.
۸۵. شاردن: همان، ج ۸، صص ۱۷۱-۱۷۲.
۸۶. شاردن، همان جا.
۸۷. فیگوتروا: پیشین، ص ۱۵۵.
۸۸. کمپفر: همان، ص ۱۱۱.
۸۹. شاردن: همان، ج ۸، ص ۱۷۲.
۹۰. سیوری، راجر: ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، کتاب تهران، تهران، اول، ۱۳۶۳، ص ۶۹.
۹۰. دلواله، پیترو: سفرنامه، ترجمه شجاع الدین شفا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، دوم، ۱۳۷۰، ص ۵۸۵.
۹۱. Thomas Herbert: op cit. ۷۴.
۹۲. ژان باتیست تاورنیه فرانسوی در فاصله (۱۶۶۸-۱۶۳۲ م. / هـ) شش بار به مشرق زمین مسافرت کرد که طی آن ها نه بار از ایران دیدار کرد که اولین آن در دوره شاه صفی بود. آن بخش از سفرنامه او که حاصل مشاهداتش می باشد، اطلاعات قابل توجهی در اختیار محقق قرار می دهد. ن. ک. تاورنیه: همان، مقدمه مصحح.
۹۳. همان، صص ۵۸۶-۵۸۵.
۹۴. دلواله: همان، ص ۵۵.
۹۵. اسکندریبگ ترکمان: همان، ج ۲، ص ۱۰۸۸.
۹۶. جان شاردن، سیاح معروف فرانسوی که در فاصله سال های (۱۶۷۷-۱۶۶۴ م. / ۱۰۸۸-۱۰۷۵ هـ. ق.) دوبار به ایران مسافرت کرد. سفرنامه او که حاصل مشاهدات و شنیده های وی در مدت اقامت طولانی در ایران است، حاوی اطلاعات سودمندی درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران عهد صفوی است. ن. ک. شاردن: پیشین، مقدمه مترجم.
۹۷. همان، ج ۸، ص ۱۷۷.
۹۸. شاردن، همان جا.
۹۹. فیگوتروا: همان، صص ۱۳۴-۱۳۳.
۱۰۰. Thomas Herbert: op cit, P. ۶۷.
۱۰۱. «سانسون» کشیش و مبلغ فرانسوی است که در (۱۶۸۳ م. / ۱۰۹۴ هـ. ق.) به منظور تبلیغ آیین مسیح به ایران آمد و تا (۱۶۹۱ م. / ۱۱۰۳ هـ. ق.) در ایران بود. سفرنامه سانسون حاوی اطلاعات دقیقی در باب آداب و رسوم ایرانیان و وضع دربار و حکومت ایران است. ن. ک. پ. سانسون: سفرنامه، ترجمه تقی تفضلی، چاپخانه زیبا، بی جا، ۱۳۴۶ هـ. ش. ، مقدمه مترجم.
۱۰۲. همان، صص ۱۷۹-۱۷۸.
۱۰۳. حسینی فسائی: پیشین، ج ۱، ص ۴۵۷.
۱۰۴. «أصف بیهانی» وزیر امام قلی خان بود. وی
- ۱۳۳۶، ص ۵۸۵؛ دلواله، پیترو: پیشین، ص ۵۴.
۳۸. کمپفر: همان، ص ۱۶۱.
۳۹. Thomas Herbert: op.Cit., p. ۷۴.
۴۰. رهبرن: پیشین، ص ۶۹.
۴۱. Thomas Herbert: Ibid, p. ۷۴.
۴۲. Ibid, p. ۸۰.
۴۳. کمپفر، همان جا.
۴۴. شاردن: همان، ج ۸، ص ۱۷۶.
۴۵. دلواله: همان، صص ۵۵-۵۴.
۴۶. کمپفر: همان، صص ۱۵۹-۱۵۸.
۴۷. Thomas Herbert: Ibid, p. ۸۰.
۴۸. کمپفر: همان، ص ۱۶۰.
۴۹. فیگوتروا: پیشین، ص ۱۵۵.
۵۰. کمپفر، همان جا؛ تاورنیه: پیشین، ص ۵۸۵.
۵۱. کمپفر: همان جا.
۵۲. Thomas Herbert: Ibid, PP. ۸۰-۸۱.
۵۳. «اوروج بیک بن سلطان علی بیک بیات» یکی از همراهان آنتونی شرلی انگلیسی سفیر شاه عباس اول به اروپا بود. او در اسپانیا به مسیحیت گرایید و از بازگشت به ایران خودداری و در همان جا سکونت کرد و به «دون ژوان ایرانی» معروف شد. وی بعدها شرح مسافرت خود را نوشت. ن. ک. اوروج بیک بیات: دون ژوان ایرانی، با حواشی و تعلیقات گای لسترنج، ترجمه مسعود رجب نیا، نگاه ترجمه و نشر کتآب، تهران، ۱۳۳۸ هـ. ق. ، مقدمه کتاب.
۵۴. اوروج بیک بیات: همان، ص ۶۹.
۵۵. یحیی ابن عبدالطیف فزویسی: لب التواریخ، انتشارات بنیاد و گویا، بی جا، اول، ۱۳۶۳ هـ. ش. ص ۳۹۶.
۵۶. میرزا آقا فرصت حسینی شیرازی: آثار هجم، انتشارات نادری، بمبئی، ۱۳۵۳ هـ. ق. صص ۵۸۴-۵۸۳.
۵۷. گنابادی، میرزا بیگ: روضة الصغویه، نسخه خطی به شماره (۳۹۲۳)، کتابخانه ملک، تهران، صص ۴۱۴، ۴۲۳.
۵۸. اسکندریبگ ترکمان: پیشین، ج ۱، ص ۲۸۱.
۵۹. میرزاییگ گنابادی: همان، ص ۴۲۳.

